

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

#خطبه\_سوم

وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
از خطبه های آن حضرت است  
وَ هِيَ الْمَعْرُوفَةُ بِالشَّقِيقِيَّةِ  
معروف به شَقِيقِيَّةِ

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا  
هان! به خدا قسم ابوبکر پسر ابوقحافه جامه خلافت را پوشید در حالی که  
می دانست جایگاه من در خلافت

مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ  
چون محور سنگ آسیا به آسیاست، سیل دانش از وجودم همچون سیل سرازیر  
می شود، و مرغ اندیشه به قله

الطَّيْرِ. فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَ طَفِئْتُ أَرْتَايَ  
منزلتم نمی رسد. اما از خلافت چشم پوشیدم، و روی از آن برتافتم، و عمیقاً  
اندیشه کردم که با

بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدَ جَذَاءٍ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طِخْيَةِ عَمِيَاءٍ، يَهْرَمُ فِيهَا  
دست بریده و بدون یاور بجنگم، یا آن عرصه گاه ظلمت کور را تحمل نمایم،  
فضایی که پیران در آن

الْكَبِيرُ، وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ  
!فرسوده، و کم سالان پیر، و مؤمن تا دیدار حق دچار مشقت می شود  
فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى، فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى،  
دیدم خویشتنداری در این امر عاقلانه تر است، پس صبر کردم در حالی که گویی  
در دیده ام خاشاک بود،

وَ فِي الْخَلْقِ شَجَا! أَرَى تُرَاثِي نَهْبًا. حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ،

و غصه راه گلویم را بسته بود! می دیدم که میراثم به غارت می رود. تا نوبت اولی سپری شد،

[ فَأَذَلِي بِهَا إِلَى ابْنِ الْخَطَّابِ بَعْدَهُ. ] ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعْشَى

و خلافت را پس از خود به پسر خطاب واگذار. [سپس امام وضع خود را به شعر زد  
:اعشی مثل زد]

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا \*\*\* وَ يَوْمُ حَيَّانَ أَخَى جَابِرٍ

چه تفاوت فاحشی است بین امروز من با این همه مشکلات، و روز حیّان برادر «  
». «جابر که غرق خوشی است

فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ، إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ

شگفتا! اولی با اینکه در زمان حیاتش می خواست حکومت را واگذار،

ولی برای بعد خود عقد خلافت را جهت

وَفَاتِهِ. لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا! فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءَ،

دیگری بست. چه سخت هر کدام به یکی از دو پستان حکومت چسبیدند! حکومت  
را به فضایی خشن کشانیده،

.يَغْلُظُ كُلُّمُهَا، وَ يَخْشَنُ مَسُّهَا، وَ يَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا، وَ الْأَعْتِدَارُ مِنْهَا

و به کسی رسید که کلامش درشت، و همراهی با او دشوار، و لغزشهایش فراوان،  
و معذرت خواهیش زیاد بود.

فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصَّعْبَةِ، إِنْ أَشْنَقَ لَهَا حَرَمَ،

بودن با حکومت او کسی را می ماند که بر شتر چموش سوار است، که اگر مهارش  
را بکشد بینی اش زخم شود،

، وَ إِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمْ! فَمِنَى النَّاسُ لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبْطِ وَ شِمَاسِ

و اگر رهایش کند خود و راکب را به هلاکت اندازد! به خدا قسم امت در زمان  
اودچار اشتباه و ناآرامی،

.وَ تَلَوْنَ وَ اغْتِرَاضَ . فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ، وَ شِدَّةِ الْمِحْنَةِ

و تلوّن مزاج و انحراف از راه خدا شدند. آن مدت طولانی را نیز صبر کردم، و بار

سنگین هر بلایی را به دوش کشیدم.

حَتَّى إِذَا مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ، جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ

تا زمان او هم سپری شد، و امر حکومت را به شورایی سپرد که به گمانش من

!هم (با این منزلت خدایی) یکی از آنانم

فَيَا لَللَّهِ وَلِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى

خداوندا چه شورایی! من چه زمانی در برابر اولین آنها در برتری و شایستگی مورد

شک بودم که امروز

صِرْتُ أَفْرَنُ إِلَىٰ هَذِهِ النَّظَائِرِ؟! لَكِنِّي أَسْفَعْتُ إِذْ أَسْفُؤًا، وَ طَرْتُ

همپایه این اعضای شورا قرار گیرم؟! ولی (به خاطر احقاق حق) در نشیب و فراز

شورا با آنان

إِذْ طَارُوا. فَصَغَىٰ رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَ مَالَ الْآخَرَ لِصِهْرِهِ،

هماهنگ شدم، در آنجا یکی به خاطر کینه اش به من رأی نداد، و دیگری برای

بیعت به دامادش تمایل کرد،

مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ. إِلَىٰ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ

و مسائلی دیگر که ذکرش مناسب نیست. تا سومی به حکومت رسید که برنامه ای

جز انباشتن شکم

وَ مُعْتَلَفِهِ، وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ

و تخلیه آن نداشت، و دودمان پدری او (بنی امیه) به همراهی او برخاستند

مَالَ اللَّهِ خِضْمَ الْأَبْلِ نَبْتَهُ الرَّبِيعِ ، إِلَىٰ أَنْ انْتَكَتْ

و چون شتری که گیاه تازه بهار را با ولع می خورد به غارت بیت المال دست زدند،

در نتیجه این اوضاع رشته اش

فَقُتِلَهُ، وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَ كَبِتْ بِهِ بِطَنَتُهُ

پنبه شد، و اعمالش کار او را تمام ساخت، و شکمبارگی سرگوش نمود

### بیعت با امام علیه السلام

فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعَرْفِ الضَّعِّ إِلَى، يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ

آن گاه چیزی مرا به وحشت نینداخت جز اینکه مردم همانند یال گفتار بر سرم

ریختند، و از هر طرف به من

جانب، حتی لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنانِ، وَ شَقَّ عِطْفَايَ،

هجوم آوردند، به طوری که دو فرزندم در آن ازدحام کوبیده شدند، و ردایم از دو

جانب پاره شد،

مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ. فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَّتْ طَائِفَةً،

مردم چونان گله گوسپند محاصره ام کردند. اما همین که به امر خلافت اقدام

نمودم گروهی پیمان شکستند،

و مَرَقَتْ أُخْرَى، وَ قَسَطَ آخَرُونَ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ حَيْثُ

و عده ای از مدار دین بیرون رفتند، و جمعی دیگر سر به راه طغیان نهادند، گویی

هر سه طایفه این سخن خدا را

يَقُولُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا

نشنیده بودند که می فرماید: «این سرای آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که

خواهان برتری و فساد

فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوهَا

در زمین نیستند، و عاقبت خوش از پرهیزکاران است.» چرا، به خدا قسم شنیده

بودند

و وَعَوْهَا، وَلَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَ رَاقَهُمْ زُبْرُجُهَا

و آن را از حفظ داشتند، اما زرق و برق دنیا چشمشان را پر کرد، و زیور و زینتش

آنان را فریفت.

أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ،

هان! به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را بهوجود آورد، اگر حضور حاضر،

وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ

و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود، و اگر نبود عهده‌ی که خداوند از دانشمندان گرفته

لَا يُقَارُّوْا عَلٰی كِظِّهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغْبِ مَظْلُوْمٍ، لَا لَقِيْتُ حَبْلَهَا عَلٰی

که در برابر شکمبارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت نمایند، دهنه  
شتر حکومت را بر

غَارِبَهَا، وَ لَسَقَيْتُ اٰخِرَهَا بِكَاسٍ اَوَّلِهَا، وَ لَا لَقِيْتُمْ دُنْيَاكُمْ

کوهانش می انداختم، و پایان خلافت را با پیمانه خالی اولش سیراب می کردم،  
آنوقت می دیدید که ارزش

!هَذِهِ اَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطِهِ عَنَزْ

!دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بز کمتر است

قَالُوا: وَ قَامَ اِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوْغِهِ اِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ حُطْبَتِهِ، ]

چون سخن مولا به اینجا رسید مردی از اهل عراق برخاست و نامه ای ]

فَنَاولَهُ كِتَابًا، فَاقْبَلَ يَنْظُرُ فِيْهِ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاٰتِهِ قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ

عَنْهُمَا:

:به او داد، حضرت سرگرم خواندن شد، پس از خواندن، ابن عباس گفت

[ :يا امير المؤمنين، لو اطرَدْتَ حُطْبَتِكَ مِنْ حَيْثُ اَفْضَيْتَ! فَقَالَ

:ای امیرالمؤمنین، کاش سخنت را از همان جا که بریدی ادامه می دادی! فرمود

.هَيِّهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ

هییهات ای پسر عباس، این آتش درونی بود که شعله کشید سپس فرو

نشست

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَوَاللّٰهِ مَا اَسِفْتُ عَلٰی كَلَامٍ قَطُّ كَاسْفِيْ عَلٰی هَذَا الْكَلَامِ ]

ابن عباس گفت: به خدا قسم بر هیچ سخنی به مانند این کلام ناتمام ]

[.اَنْ لَا يَكُوْنَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ اَرَادَ

امیرالمؤمنین غصه نخوردم که آن انسان والا درد دلش را با این سخنرانی به

[ .پایان نبرد

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيْ هَذِهِ الْخُطْبَةِ: «كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ اِنْ اَشْتَقَّ لَهَا حَرَمٌ وَاِنْ ]

سخن آن حضرت در این خطبه: «کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم و ان اسلس لها تقخم» یُریدُ أَنَّهُ إِذَا شَدَّ عَلَیْهَا فِی جَذْبِ الزَّמَامِ وَ هِیَ تَنَازَعُهُ رَأْسُهَا اسلس لها تقخم» منظور آن است که راکب هرگاه مهار این شتر را در حالی که سرش را کنار می کشد به سختی بکشد

خَرَمَ أَنْفَهَا. وَ إِنْ أَرَخَى لَهَا شَيْئًا مَعَ صُعُوبَتِهَا تَقَحَّمَتْ بِهِ فَلَمْ يَمْلِكْهَا بَیْنِیْ أَسْ رَا پَارِه می کند و اگر با چموشی ای که دارد رها کند او را به زمین می کوبد و دیگر نمی تواند کنترلش کند

یُقَالُ: أَشْنَقَ النَّاقَةَ إِذَا جَذَبَ رَأْسَهَا بِالزَّمَامِ فَرَفَعَهُ، وَ شَنَقَهَا أَيْضًا، ذَكَرَ ذَلِكَ ابْنُ السَّكِّیتِ

گویند: «أَشْنَقَ النَّاقَةَ» هنگامی که سر شتر را با مهار نگه دارد و بالا بکشد. و «شَنَقَهَا» هم گویند. این معنی را ابن سکیت

فی إِصْلَاحِ الْمُنْطِقِ. وَ إِنَّمَا قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: «أَشْنَقَ لَهَا» وَ لَمْ يَقُلْ «أَشْنَقَهَا» لِأَنَّهُ جَعَلَهُ

در کتاب اصلاح المنطق گفته است. و این که امام فرمود: «أَشْنَقَ لَهَا» و نفرمود: «أَشْنَقَهَا» زیرا می خواست

فی مُقَابَلَةِ قَوْلِهِ «أَسْلَسَ لَهَا»، فَكَانَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنْ رَفَعَ لَهَا رَأْسَهَا، بِمَعْنَى أَمْسَكَهُ

هموزن باشد با «أَسْلَسَ لَهَا»، گویا آن حضرت فرموده: اگر سرش را بالا بکشد، بدین معنی که سر شتر را با مهار

عَلِیْهَا بِالزَّمَامِ. وَ فِی الْحَدِیْثِ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَطَبَ عَلَی نَاقَتِهِ أَوْ بِالَا نَگاه دارد. و در حدیث آمده: «رَسُولُ خُدا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِرُوی شتر خود خطبه می خواند و

وَ قَدْ شَنَقَ لَهَا فَهِيَ تَفْصَعُ بِجَرَّتِهَا». وَ مِنَ الشَّاهِدِ عَلَی أَنَّ أَشْنَقَ بِمَعْنَى شَنَقَ قَوْلُ مَهار او را بالا می کشید و شتر در حال نشخوار بود». از شواهدی که أَشْنَقَ به معنای شَنَقَ آمده سخن

عَدِيٌّ بَنِ زَيْدِ الْعِبَادِيِّ

عَدِيٌّ بَنِ زَيْدِ عِبَادِيٍّ اسْت

[.سَاءَهَا مَا تَبَيَّنَ فِي الْأَيْدِي \*\*\* وَ إِشْنَأُهَا إِلَى الْأَعْنَاقِ



@Nahj\_al\_Balaagheh

[https://telegram.me/Nahj\\_al\\_Balaagheh](https://telegram.me/Nahj_al_Balaagheh)